بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره2**

۰۶/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم-کلام مرحوم آخوند

**تخصیص عام به مفهوم**

**ادامه طرح کلام آخوند :**

بحث در تخصیص عام به مفهوم بود. مرحوم آخوند در این بحث، می فرمایند که این بحث در مفهوم موافق مطرح نیست، بلکه تنها در مفهوم مخالف مطرح است. در مفهوم مخالف هم نکته ای که در کلام قدما است، مورد پذیرش ایشان نیست. و آن نکته اضعف بودن ظهور منطوق از مفهوم است. بحث ایشان به نکته دیگری تکیه دارد و آن این که دلالت مفهومی یا دلالت عام به نحو وضعی است یا اطلاقی. دیگر این که این دو دلالت در دو کلام منفصل است یا یک کلام و به نحو متصل.

ما حصل فرمایش ایشان این است که اگر هر دو دلالت متصل به هم باشند، اگر دلالت ها متفاوت باشند، دلالت وضعی بر دلالت اطلاقی مقدم است. و اگر هر دو از یک سنخ باشند (هر دو وضعی باشند یا هر دو اطلاقی)، هیچ کدام بر دیگری مقدم نیست؛ چون در هر دلالت اطلاقی، مقتضی هیچ کدام از دو تمام نیست و در دو دلالت وضعی مقتضی در هر دو تمام است ولی با توجه به وجود مانع ظهور فعلی در کلام وجود ندارد ودر هر دو حال دلیل مجمل می باشد. ولی اگر در دو کلام باشند، هم دلالت اطلاقی شکل می گیرد و هم دلالت وضعی و با هم تعارض پیدا کرده و حکم مجمل را پیدا می کنند و باید به خصوصیات مورد مراجعه کرد که آیا اظهر و ظاهری وجود دارد یا خیر، و قانون عامی وجود ندارد.

**بررسی کلام آخوند :**

نکته اول : در مورد کلام اخیر ایشان (تقدیم اظهر بر ظاهر)، از کلمات اصولیون بر می آید که در تعارض دو کلام وقتی یکی اظهر باشد حتی به مقدار خیلی کم، شاهد بر دیگری می شود. ولی ظاهرا عرف تنها در جایی که فاصله دو ظهور قابل توجه باشد، اظهر را قرینه بر ظاهر می گیرد.

در توضیح اظهر و ظاهر می گوییم برای تشخیص ظهور عمومات در عموم باید دید که معمولا چند درصد عمومات تخصیص خورده اند و همین طور تشخیص میزان ظهور صیغه امر در وجوب وابسته به بررسی میزان عدم اراده وجوب از صیغه امر است. حال اگر فرض کنیم میزان تخصیص عمومات بیست درصد و میزان عدم اراده وجوب از صیغه امر هجده درصد باشد، این مقدار تفاوت به نظر منشا ترجیح

دلالت صیغه امر بر وجوب بر دلالت عام بر عموم نمی گردد، بلکه باید به مقدار معتنابهی بین این دو دلالت تفاوت باشد.

شبیه این بحث در مساله نزاحم هم مطرح است که اهم بودن اندک، سبب وجوب ترجیح اهم نمی شود بلکه باید اهم به مقداری از مهم ملاک بیشتر داشته باشد که لازم الاستیفاء باشد و در جایی که فاصله ملاک اهم و مهم کم باشد، ترجیح اهم مستحب می شود نه واجب.

نکته دوم : این که مرحوم آخوند در دو ددلیل منفصل متعارض به اطلاقی بودن یا وضعی بودن دلالت اعتنایی ندارد و دلیل وضعی را بر دلیل اطلاقی مقدم نمی داند به جهت مبنای ایشان است که یکی از مقدمات حکمت فقد قرینه متصله است نه فقد مطلق قرینه و قرینه منفصله سبب عدم تمامیت مقدمات حکمت نیست، لذا پس از تمام شدن کلام در دلیل اطلاقی، هم مقدمات حکمت تمام می شود و با دلیل وضعی تعارض پیدا می کند. مبنای مرحوم آخوند در اینجا مبنای صحیحی است و بحثی در آن نیست.

نکته سوم : مرحوم آخوند در دو دلیل متصل به هم، دلالت وضعی را مانع از انعقاد دلالت اطلاق می داند؛ چون شرط دلالت اطلاقی را عدم قرینه متصله می دانند و با وجود دلالت وضعی این قید عدمی تحقق ندارد، اصل این کلام، کلامی است متین.

ولی به نظر می رسد تطبیق این کلام بر محل بحث، مورد تامل است با دو تقریب، تقریب اول : اگر گفته شود "اکرم کل هاشمی" و بعد بدون فاصله گفته شود "لاتکرم الفاسق"، نسبت اینها عموم من وجه است. در اینجا دلالت دومی بالاطلاق است و اولی بالوضع، و طبق کلمات اصولیون اولی مقدم می شود به این جهت که وارد است و از اساس مانع انعقاد مقدمات حکمت می شود؛ چون یکی از مقدمات سکوت از قرینه بر خلاف است که با وجود کلامِ "اکرم کل هاشمی" این سکوت محقق نمی شود.

این تقریب طبق این مبنا که در عمومات نیز نیاز به جریان مقدمات حکمت در مدخول است (نظر مرحوم نایینی) ناتمام است. ما اصل این مبنا را نپذیرفتیم با این مقدمات که اولا کلمه هاشمی و سایر اسماء اجناس وضع برای جامع بین مطلق و مقید نشده اند. استعمال هاشمی در هاشمی عادل یا هاشمی غیر عادل مجاز است. هاشمی برای اصل طبیعت وضع شده است. البته اعم از این که تنها به کار رود یا این که همراه قید وجودی عادل یا قید عدمی غیر عادل معنای مقیدی را برساند. ولی این که تنها هاشمی گفته شود و از آن خصوص هاشمی عادل یا خصوص هاشمی غیر عادل اراده کنیم، تجوز خواهد بود. در ترکیب "اکرم الهاشمی العادل" هم از هاشمی فقط اصل طبیعت استفاده می شود و قید این معنا از قید مذکور فهمیده می شود.

و ثانیا در ادوات عموم "کل" وضع شده است برای افاده استیعاب مدخولی که در کلام ذکر شده است نه استیعاب یک امر مبهم در مثال کل هاشمی. اگر از هاشمی به نحو مجاز در کلمه هاشمی عادل اراده شود، یا غلط است اگر علاقه ای بین اسم جنس و آن معنا نباشد یا لااقل این که مجاز است. و اصالۀ الحقیقۀ، مقتضی این است که مراد از هاشمی طبیعت هاشمی باشد. یا این که ممکن است گفته شود کلمه ای در تقدیر است، ولی این هم با اصل عدم تقدیر و اصل عدم تجوزی که نافی مجاز در حذف است، مخالف است. البته همه اینها در فرضی است که شک کنیم، در بسیاری موارد شکی نداریم در این که هیچ گونه حذف و تجوزی رخ نداده است؛ چون تجوز نیاز به تاویل و عنایت دارد و ما می دانیم که متکلم اینها را به کار نبرده است. بنابراین کل دال بر استیعاب مدخول است و نیازی به اجرای مقدمات حکمت در مدخول کل نداریم.

در مورد این بیان ممکن است گفته شود که در ما نحن فیه این بیان جاری نیست. لاتکرم الفاسق در مثال مذکور می تواند قرینه بر مجاز در کلمه یا حذف باشد. در جایی که اکرم کل هاشمی تنها به کار رفته باشد در کلام چیزی که هاشمی را مضیق کند وجود ندارد، اما در جایی که همراه جمله و لا تکرم الفاسق به کار رود، این جمله می تواند قرینه بر تضییق مدخول کل باشد.

تقریب دوم نیازمند مقدمه ای در تحلیل تخصیص به قرینه متصل است. اگر اکرام علما را به خصوص عدول تخصیص دهیم، این امر به چهار شکل امکان پذیر است؛

اول تقیید مدخول کل مانند: اکرم کل عالم؛ دوم به کار بردن عبارات دال بر استدراک مانند: اکرم کل عالم لکن لاتکرم الفساق منهم. سوم به کار بردن الا ی استثناییه مانند: اکرم کل عالم الا الفساق منهم. چهارم به کار بردن جمله مستقل مانند: اکرم کل عالم و لاتکرم الفساق منهم.

تحلیل تخصیص در شکل اول آسان است؛ چون اساسا هیچ گونه ظهوری و لو به شکل بدوی در لزوم اکرم همه علماء ( چه عادل و چه فاسق ) در این کلام وجود ندارد.

در شکل دوم: مدلول استعمالی اکرم کل عالم اکرام همه علماست و ظهور کلام در مرحله دلالت استعمالی با آمدن لکن تغییر نمی کند، بلکه ظهور در مرحله دلالت تفهیمی تغییر می کند . دلالت تفهیمی غیر از دلالت استعمالی و دلالت جدی است و در مواردی که مدلول کلام مراد جدی هم نیست مانند موارد هزل و شوخی هم وجود دارد و این دلالت از مجموع اجزای کلام ناشی شده و خود موضوع حجیت است. در شکل چهارم هم تخصیص به تصرف در مرحله دلالت تفهیمی بازمیگردد.

اما شکل سوم (تخصیص با الا ی استثناییه) بنا بر ظاهر کلمات علما که استثنا را پس از تحقق حکم می دانند، به همین امر بازمیگردد، ولی ما احتمال می دادیم که و لو در برخی موارد استثنا اخراج از

موضوع قبل از تعلق حکم باشد مانند "و لبث فیهم الف سنۀ الا خمسین عاما[[1]](#footnote-1)". در نتیجه این گونه استثناها به شکل اول بازگشته، تخصیص، تصرف در مرحله مدلول استعمالی خواهد بود.

با توجه به این مقدمه در جایی که تنها جمله اکرم کل عالم به کار برده شود، این که مدلول تفهیمی کلام ما اکرام همه علماست به برکت سکوت از ذکرلفظ دال بر تخصیص می باشد، پس دلالت عام هم دلالت سکوتی است، همچون دلالت اطلاقی که به خاطر سکوت از ذکر قید شکل می گیرد. لذا به نظر می رسد در جمله اکرم کل هاشمی و لاتکرم الفاسق، باید ظهور کل هاشمی را بر اطلاق لاتکرم الفاسق محکم دانست. چون در مرحله مدلول تفهیمی سکوت از ذکر قید در عام هم جزء المقتضی است و با وجود لاتکرم القاسق که صلاحیت قرینیت دارد، ظهور تفهیمی دلیل فوق در استیعاب شکل نمی گیرد و دلیل مجمل می گردد.

به نظر می رسد در مثال اکرم کل هاشمی و لاتکرم الفاسق وجدان عرفی هم با اجمال دلیل سازگار است.

تقریب دوم از تقریب اول صحیح تر به نظر می آید و الله العالم.

1. 1. عنکبوت (29) : 14 [↑](#footnote-ref-1)